فهرست

[اصول/ حجیت خبر واحد 2](#_Toc166513970)

[پیشگفتار 2](#_Toc166513971)

[تکمله‌ای بر بحث 2](#_Toc166513972)

[جمع‌بندی 4](#_Toc166513973)

[بحث یازدهم: وَلِیُنْذِرُوا 4](#_Toc166513974)

[احتمالات در عطف وَ لِیُنْذِرُوا 4](#_Toc166513975)

[احتمال اول 4](#_Toc166513976)

[احتمال دوم 4](#_Toc166513977)

[اقسام عطف 5](#_Toc166513978)

[قسم اول 5](#_Toc166513979)

[قسم دوم 5](#_Toc166513980)

[احتمالات در عطف لِیُنْذِرُوا بر لِیَتَفَقَّهُوا 6](#_Toc166513981)

# اصول/ حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

دیروز در مبحث دهم در آیه بحث کردیم تفقه در اینجا با ملاحظه هم ماده فقه، هم هیئت تفقه چیست؟

۱- آیا مطلق فهم است ولو هیچ کارشناس هم در آن نشده است؟

۲- یا فراتر از آن، درجه‌ای از کارشناسی در آن باشد؟

۳- یا اجتهاد

۴- اعلمیت و امثال اینها

به چند وجه گفتیم احتمال سوم است، یعنی برداشتی که غالباً فقها از این آیه شریفه دارند و مرداد از **﴿یَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ﴾**[[1]](#footnote-1) این است که کسانی بروند تا اجتهاد پیدا بکنند و این اجتهاد البته اعم است، به تناسب احوال و شرایط زمان و مکان می‌تواند ساده یا پیچیده باشد. این جمع‌بندی ما بود با آن وجوهی که عرض کردیم.

# تکمله‌ای بر بحث

اما در عین حال یک نکته می‌خواهیم بر این بیفزاییم و آن این است که گرچه تا اینجا با آن دو وجه انتخاب کردیم که تفقه، یعنی تفقه محققانه که منطبق بر اجتهاد ولو ادنی مراتب اجتهاد می‌شود، دلیل هم این قدر متیقن در اشتراک لفظی است و یکی هم مطاوعه به انضمام ماده است و اجتهاد هم که شد یک نوعی اعمال نظر در آن هست. تا اینجا ظهور لفظی این است.

اما نکته مکمل این است که به مناسبات حکم و موضوع این ظهور باید تعمیمی پیدا بکند، برای اینکه این تفقه، این تأمل و مداقه برای شناخت یک مسئله و بعد انتقال به دیگران لینذروا برای چیست؟ برای این است که آن حق ارائه بکند.

اگر این حق با گزارش حسی مستقیم از معصوم محقق شد، این‌ها از بصره به مدینه آمدند و از امام یک مسئله را سؤال کردند و شفاف شفاف امام پاسخ گفت، موضوع هم یک موضوعی است که نیاز به مداقه و تأمل و… ندارد، طریقی است. واقعاً عرف این را می‌پذیرد، درست است که ظهور آیه بر اساس قواعد لغت‌شناسی و بعد آن مطاوعه در فقه، ظهور یَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ یعنی مجتهد بشوند، یک نوعی اجتهاد و مداقه داشته باشند ولی همه اینها طریق است. این تفقه برای این است که آن کشف نظر معصوم بشود و واقعاً هم جایی که به حال عادی نمی‌شود نظر معصوم را کشف کرد باید تفقه باشد.

ولی همه اینها در عین حال موضوعیت ندارد، طریقیت دارد، همه اینها برای این است که آن واقعی که معصوم می‌فرماید معلوم باشد و منتقل بشود. حال اگر در جایی این واقع نیاز به آن جور مداقه و تأمل ندارد. چطور در اجتهاد می‌گوییم اجتهاد ساده عصر حلبی و قبل از شیخ طوسی معتبر بوده است، در حالی که این پیچیدگی الان را نداشته است، الان می‌گوییم آن جور اجتهاد الان بخواهد به کار برود [قابل قبول نیست].

شاهد می‌خواهم بگیرم که چطور این تحول پیدا کرد، این تفاوت در نوع مسائل و نوع گزارش هم هست، یک وقت مسئله‌ای است که در عصر معصوم برای اصحاب، مسئله یک نوع پیچیدگی داشت که باید تأمل بکنند و مداقه بکنند، ولی یک مسئله‌ای هم هست که مثل فقه اخباری است، خبری را شنیده است و نقل می‌کند، خبر منتهی در یک مسئله واضحی است، این مشمول این تفقه می‌شود. روح تفقه می‌شود در واقع ولو اینکه استظهار کرده‌ایم، به دلایلی الغاء خصوصیت می‌شود از جایی که فقط نقل است یا اینکه اگر تأملی هم هست، تأمل مجتهدانه‌ای نیست، بسیط است، آن هم تفقه است، یعنی روح تفقه آنجا هست، الغاء خصوصیت می‌شود.

گفتیم واضح است که اگر کسی یک نفر رفت مجتهد شد و آمد کافی است در اجتهاد قدر متیقن پایه است، همان برای الغاء خصوصیت طایفه کافی است، قدر متیقن آیه این است که مجتهد شده است و برای مقلدین خود نظر می‌دهد. این قدر متیقن از آیه است، لازم نیست تعدد باشد.

مطلق فهم و مطلق خبر هم نیست، باید بگوییم خبری که در احکام باشد، موضوعات را هم نمی‌گیرد، یا اجتهاد داشته باشد که ظاهر لفظی آیه است، یا نقل خبری برای یک نفر می‌کند که جای اجتهاد نیست.

می‌گوییم ظهور آیه، ظهور در اجتهاد است ولو ادنی مراتب اجتهاد اما مناط آیه در نقل خبر هم، در احکام وجود دارد، این بیان، بیان جدیدی است.

آیه برای این است که خلائق را بیاورد و تربیت بکند، بیدار بکند و هشدار بدهد. از امام صادق علیه‌السلام یک خبر معتبر شنید، حدیث معتبر شنید «إذا شغل عبدی ذکری عن مسألتی أعطیته أفضل ما أعطی السائلین»[[2]](#footnote-2)، این هم یک حکم است واقعاً این‌ها متنبه می‌شوند و متأثر می‌شوند از این روایت شریفه خیلی جذاب و جالب.

این جور مصادیق ساده اجتهادش به این نقل خبر است یا الغاء خصوصیت می‌کنیم می‌گوییم اجتهاد هم نباشد همین نقل اینجا مناط یَتَفَقَّهُوا و یُنْذِرُوا اینجا هست. اگر این را بگیریم هم خصوصیت اجتهاد را یا اجتهاد پیچیده را الغاء می‌کنیم و هم خصوصیت اینکه نظر و حدس باشد، آن را هم الغاء می‌کنیم. این به نظرم حرف خوبی است.

روح آیه این است که کسی برود از امام بشنود و بیاید اینها را متنبه بکند. شاهد هم این است که در مسئله امامت این‌طور بوده است.

اینکه به این اطلاق فقیه می‌شود یا خیر؟ ما می‌گوییم یا می‌شود یا الغاء خصوصیت می‌کند.

در خصوص امامت حدود هشت روایت است در حدی که بعضی گمان کردند که شأن نزول این است، بعد گفتند در شأن نزول چون اعتقادی است باید علم باشد و نمی‌شود تخصیص زد.

جواب آن‌ها را بعد خواهیم داد که شأن نزول را امام نگفته است این است. یکی از مصادیق آن است.

# جمع‌بندی

اگر بخواهید ظهور لفظی را مقید باشید، یتفقهوا یعنی اجتهاد، ولو درجات رقیقه اجتهاد باشد، اگر با ما همراه باشید در الغاء خصوصیت و تنقیح مناط، می‌گوییم می‌شود از بحث‌های اجتهادی به مواردی که اجتهاد نیست و نقل است، ولی بحث پیچیده‌ای نیست به آن اعتماد کرد.

این فی‌الجمله اخبار حاکی از احکام را اثبات می‌کند ولی اگر خبر آنجا معارضی پیدا کرد نمی‌گوییم چون معارض دارد حجت نیست، می‌گوییم چون معارض دارد موضوع حجیت نیست، سالبه به انتفای موضوع می‌شود چون این در اخبار مسائلی که سادگی داشته باشد قابل قبول است.

اگر جمود بر الفاظ لفظی داشته باشیم ظهور آیه بر اجتهاد است. اگر بخواهیم تنقیح مناط را بپذیریم یک فی‌الجمله می‌شود تعمیم داد.

پس اولاً و بالذات همراه با مشهور هستیم مگر اینکه کسی این تنقیح مناط را بپذیرد اگر حرف اول را بپذیریم این آیه ربطی به خبر عن حسٍ ندارد.

اما اگر سخن دوم را بپذیریم، خبر عن حسٍ در احکام با این فرض اینکه چیز‌های واضح روشن و بیّن باشد و دچار تعارضات نباشد می‌تواند مشمول این آیه بشود، با این قیود می‌شود تعمیم داد.

جمع‌بندی بحث این شد که در جمود بر ظواهر لفظی اقتضای این می‌کند که بگوییم آیه ربطی به خبر واحد ندارد اما با این تبصره‌ای که افزودیم ممکن است کسی بگوید فی‌الجمله خبر واحد را اثبات می‌کند.

# بحث یازدهم: وَلِیُنْذِرُوا

این وَلِیُنْذِرُوا است **﴿وَلِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ﴾**، این وَلِیُنْذِرُوا عطف به کجاست؟ و چه احتمالاتی هست و احتمالات چه نتایجی دارد؟

# احتمالات در عطف وَ لِیُنْذِرُوا

در این عطف وَ لِیُنْذِرُوا دو احتمال وجود دارد.

## احتمال اول

این است که وَلِیُنْذِرُوا عطف بر لِیَتَفَقَّهُوا باشد ظاهر هم این است، آن وقت این‌طور می‌شود که **﴿لَوْلَا نَفَرَ مِنْ کُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ﴾**، چرا نفر نمی‌کنند؟ یعنی نفر بکنند برای دو چیز؛ یکی لِیَتَفَقَّهُوا و یکی لِیُنْذِرُوا این یک احتمال است.

## احتمال دوم

عطف بر یک امر محذوفی است و این‌جور هست که **﴿لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ﴾**، این تفقه در دین اغراضی دارد در بعضی اغراض محذوف گفته نشده است، **﴿لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ﴾** برای اینکه تفقه در دین خود مستحب نفسی است.

یا تَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ تا در اعمال خود تکلیفشان روشن بشود، تفقه می‌کند که خود بداند چه می‌کند و یکی از فلسفه‌های آن لِیُنْذِرُوا است.

پس یَتَفَقَّهُوا سه فلسفه دارد؛

۱- اینکه استحباب نفسی دارد.

۲- برای اینکه برای اعمال و تکالیف شخصی خود نیاز دارد و به آن اعتماد می‌کند.

۳- این است وَلِیُنْذِرُوا است، برای اینکه انذار بکند.

این هم احتمال داده شده است.

نکته‌ای که ممکن است کسی بیاورد برای اینکه اینجا محذوفی هست این است که وَلِیُنْذِرُوا اگر عطف بر لِیَتَفَقَّهُوا باشد و به شکل مستقل باشد، این جور درنمی‌آید، برای اینکه آیه این‌جور می‌شود؛ نفر کنید برای آنکه تفقه بکنید، این یک حکم مستقل و یک حکم مستقل دیگر این است که نفر بکنید برای اینکه انذار بکنید. این دو مستقل اینجا نیست، بروید و تفقه بکنید، یک امر مستقل دیگر بگوید بروید و انذار بکنید، این دو تا مستقل که نیست، چون دوتا مستقل معقول نیست بیاید بگوییم اینجا یک چیزی حذف شده است.

جواب این مسئله این است که عطفی که در جایی انجام می‌شود گاهی عطف امور مستقله از همه است، جائنی زیدٌ و عمروٌ و بکر، یعنی سه تا جائنی؛ جائنی زید، جائنی عمرو، جائنی بکر،

# اقسام عطف

عطف دو قسم است؛

## قسم اول

یکی عطف امور مستقله از هم هست که نوع اول است.

## قسم دوم

این است که عطف در واقع جمع بین امور است، ضمن اینکه عطف می‌کند این حالت ترکیب و ترتیب در آن مقصود است. اینجا از همین قبیل جمع است که «لِیَتَفَقَّهُوا» و «لِیُنْذِرُوا» یعنی این ترکیب مقصود است. در عین اینکه استقلال هم هست.

با این ظرافت که در لِیَتَفَقَّهُوا استقلال است، یعنی بدون وَ لِیُنْذِرُوا هم لِیَتَفَقَّهُوا مورد امر است، ولو انذار هم محقق نشود. ولی لِیُنْذِرُوا متوقف بر این است، امر روی آن یُنْذِرُوا آمده است و مطلوبیت دارد که متوقف و مترتب بر لِیَتَفَقَّهُوا باشد. اما لِیَتَفَقَّهُوا مطلوبیت مطلقه دارد.

به عبارت دیگر؛ آن دومی قرینه دارد که مطلق نیست، پس عطف شده، عطف مستقل هم نیست، جمع است ولی جمع به این ترتیب است که در لِیَتَفَقَّهُوا مستقل است ولی در لِیُنْذِرُوا مطلق نیست لِیُنْذِرُوا متوقف بر لِیَتَفَقَّهُوا است.

# احتمالات در عطف لِیُنْذِرُوا بر لِیَتَفَقَّهُوا

یعنی در واقع الان با این نکته‌ای که تقریر می‌کردیم می‌خواستیم بگوییم چیزی بین آن دو تا قبلی است، یعنی به بیان دیگر می‌گوییم این لِیَتَفَقَّهُوا و لِیُنْذِرُوا سه جور می‌شود تفسیر کرد؛

۱- بگوییم این دو مستقل هستند و از عطف‌های مستقل هستند، جائنی زید و بکر و عمرو، این اینجا نیست.

۲- این است که عطف ترکیبی است، یعنی مجموع را خطاب قرار می‌دهد، یعنی می‌گوید نفر بکنید برای تفقه و انذار، لذا تفقه اینجا مستقلاً مطلوبیت ندارد، انذار هم ندارد، تفقه و انذار است، انذار متفقهانه است. این ترکیب در واقع مأموربه است.

۳- این است که نسبت به لِیَتَفَقَّهُوا مستقلاً بگوییم خطاب متوجه شده است و واقعاً هم اجتهاد در دین واجب کفایی است ولو به انذار نکشد، به این دلیل هم هست که آیه عطف کرده است.

۱- می‌گوید عطف استقلالی، جائنی زیدٌ، عمروٌ، بکرٌ.

۲- ترکیبی است یعنی تفقه منتهی به انذار واجب است، انذار متوقف بر تفقه واجب است.

۳- این است که اولی مستقل است، لِیَتَفَقَّهُوا، دومی مطلق نیست، لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ، فرض می‌گیرد، رجعوا یعنی همان طایفه‌ای که متفقه هستند. این قید در آن هست.

دلیل اینکه آیه این‌جور بیان کرده است این است، آیه می‌توانست بگوید لِیَتَفَقَّهُوا لغایة الانذار، اینجا عطف کرده است برای اینکه اولی مستقل بماند، آیه می‌خواهد بگوید آن مستقل است، تکلیف متوقف بر تفقه است، یک مراتبی واجب است و یک مراتبی هم مستحب است. آن وجوب روی آن آمده است. لِیُنْذِرُوا هم آورده مستقل کرده ولی یک قیدی دارد، لِیُنْذِرُوا متفقهانه باید باشد.

با الغاء خصوصیت اجتهاد را می‌گیرد، در انذار این‌طور است که اجتهاد را می‌گیرد، انذاری که متفقهانه باشد یا مبتنی بر تفقه باشد یا خبری واضحی باشد که در آن چیزی نباشد.

سخن ما این است که عطف در اینجا عطف استقلالی است نسبت به اولی مستقل است و دومی جمع است و مقید است.

آن قیدی که همان‌ها منذر هستند، همان‌ها که فقیه شود، این الغاء خصوصیت نمی‌شود. این از پیچیدگی‌های اصول است که همه عرفی است.

واقعاً تبادر آدم این است، وقتی آیه را می‌خواند، **﴿لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَلِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ﴾** می‌گوید عطف است و اولی را می‌گوید مطلق است، چون جداست، بعدی با واو عطف شده است.

دومی می‌گوید ولو اینکه مطلق است از لحاظ عطف و لفظ ولی **﴿إِذَا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ﴾** قید نمی‌زند، این باید مبتنی بر آن یکی باشد.

1. - سوره توبه، آیه 122 [↑](#footnote-ref-1)
2. [إرشاد القلوب، الديلمي، حسن بن محمد، ج1، ص294.](http://lib.eshia.ir/70317/1/294/شغل) [↑](#footnote-ref-2)